

پیش‌خواران

«پنجاه سال فراز و فرود حزب توده ایران» در آئینه یک تحقیق نوانتشار

حزب همسایه شمالی در آئینه خوانش و تحلیل

■ **محمد رضا کائینی**



حزب توده ایران در عداد احزاب قدیمی و البته در کار حزبی در دوران خویش موفق به شمار می‌رود. با این همه در باب فراز و فرودهای این تشکل تاریخی، بیشتر خاطرات اعضا و حامیان دائم یا مقطعی آن به نگارش و انتشار در آمده تا از سوی ناظران بی‌طرف و تحلیلگر اثری که هم‌پنک در صد معرفی آن هستیم، به دنبال آن بوده تا حد بضاعت خویش، این خلأ پژوهشی را پر کند. مرکز اسناد انقلاب اسلامی ناشر «پنجاه سال فراز و فرود حزب توده ایران» در دیپاچه خویش آورده است: «طی صد سال تاریخ حزب در ایران و در میان صدها حزب خرد و کلانی که در جامعه ایرانی تکوین یافت، واژه حزب بیش از هر یک از آنهابی‌گمان با نام حزب توده ایران عجین شده است. فراز از آن، شاید اصطلاحاتی چون مبارزه سیاسی و حتی سیاست در دوران معاصر با نام این حزب گره خورده باشد. شگفت آنکه در این مبارزه سیاسی، وفاداری به آرمان‌ها و خواسته‌های مردم و فداکاری و تلاش در راه توسعه سیاسی کشور و گسترش جامعه‌پذیری و آموزش سیاسی و همچنین خطا و خیانت و خدعه و سرسپردگی به بیگانه در مراحل مختلف حیات این حزب و گاه هم‌زمان از سوی عناصر متفاوت توده‌ای فراوان دیده شد. باز بر این نکات می‌توان افزود که بیشترین نویسندگان، شاعران، روشنفکران و فرهیختگان جامعه ایرانی با دست‌کم بخش قابل توجهی از آنها، در طول بیش از نیم قرن حیات حزب توده یا به این حزب تعلق داشته‌اند یا به احزاب و گروه‌های منشعب و معارض با آن، که به هر روی خاستگاه و پرورشگاه اولیه آنان حزب توده بوده است. بدین سان همچنان که تقریباً همه احزاب



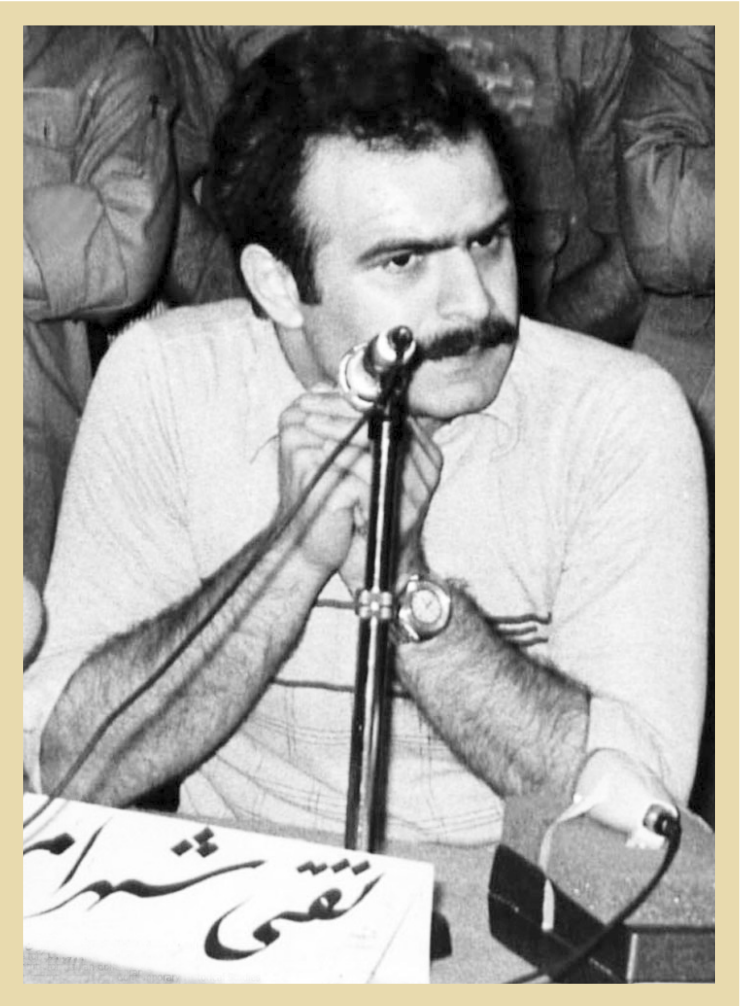
➤ **ضاروستادار کنار برخی اعضای حزب جوان توده**

چپ ایران را اسلاف یا مخالف، از اسام و پیروزی او گلوگیران خط امام در قبال گروه‌های چپ، راست و التقاطی دیدبا دفاع و حمایت کرد.»

محسن مدیر شانه‌چی مؤلف کتاب نیز در مقدمه این کتاب، نکات ذیل را مورد اشاره قرار داده است: «از آغاز دهه بیست یا دومین دوره پیدایش و گسترش احزاب و جمعیت‌های سیاسی در ایران پیدایی حزب توده در مقام تشکل سیاسی شاخص چپ در ایران خود به تکوین برخی از مهم‌ترین احزاب و گروه‌های سیاسی نیم‌قرن اخیر در دو طیف دیگر تشکل‌های سیاسی حزب‌بازی‌ها و حزب‌بازی‌های دینی و مذهبی و گرایش‌های ملی و ناسیونالیست یاری داد چراکه بسیاری از احزاب و جمعیت‌های سیاسی متعلق به این دو بستر فکری و ایدئولوژیک به مثابه واکنشی بر برابر تبلیغات و فعالیت‌های حزب توده به وجود آمدند و گسترش یافتند. صرف‌نظر از چنین احزاب و تشکل‌هایی، حتی برخی شبه‌حزب‌ها یا احزاب دولتی، فصلی و شخصی نیز مشخصاً در مقابله با حزب توده یا با الگوی این حزب و یا به کمک نظریه پردازان سابق توده‌ای تشکیل شد؛ از حزب دمکرات ایران در دهه بیست تا حزب رستاخیز در دهه پنجاه. به تعبیر خود حزب توده حتی حزب‌بازی‌ها و حزب‌بازی‌های شاه و قوام به تقلید از حزب توده صورت گرفت.

بر این اساس، مطالعه و بررسی بیش از نیم قرن حیات حزب توده ایران در مسیر شناخت تاریخ تشکل نگاشته شده و طبعاً دور از حب و بغض نیست، حزب توده ایران نیز مستثنای این قاعده نبوده است. در این میان انتشار اسنادی که از احزاب و گروه‌های سیاسی به جای مانده، از جمله اسناد مربوط به حزب توده، شاید بیش از سایر نوشته‌ها به شناخت بی‌طرفانه و منصفانه‌تر این تشکل‌ها یاری کند اما اسناد طبعاً اجزای پراکنده و ماده خامی است که به تنهایی شناخت جامعی در اختیار استفاده‌کنندگان از آنها قرار نمی‌دهد. به این ترتیب، با وجود انبوه نوشته‌ها و اسنادی که در باب حزب‌توده انتشار یافته یا منافع بسیاری بیشتری که در آنها به گونه‌ای به حزب توده نیز پرداخته شده، هنوز جای نوشته‌ای توصیفی، منصفانه و بی‌طرفانه در این خصوص خالی بود.»

ار تباط شعاعیان با تقی شهرام و مجاهدین خلق برقرار بود و حتی زمانی که از چریک‌های فدایی تصفیه شد، سازمان مجاهدین خلق در اختیارش می‌داد که گذاشت. حضور شعاعیان به فرآیند گرایش نظری و عملی سازمان به مارکسیسم کمک زیادی کرد و سرنوشت این تشکل را به سویی سوق داد که عنوان «مارکسیست اسلامی» برای ایشان بامسما می‌نمود



فرار تقی شهرام از زندان و تأثیر آن بر فرآیند تغییر ریل

در سازمان موسوم به مجاهدین خلق

یک فرار در یک بزنگاه تاریخی

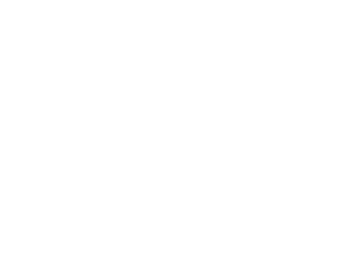
■ **نیما احمدپور**
در آغازین سالیان دهه ۵۰، سازمان موسوم به مجاهدین خلق با پدیده تغییر ایدئولوژیک و تغییر ریل مواجه شد که پس از رخداد‌های بعدی این گروه، تأثیراتی آشکار بر جای نهاد. مقالی که پیش روی شماست، تأثیر فرار تقی شهرام بر این فرآیند را مورد بازخوانی قرار داده است. امید آنکه مقبول افتد.

■ ■ ■

■ **مرکزیت سازمان موسوم به مجاهدین خلق در آستانه فرار تقی شهرام**

پدیده تغییر ایدئولوژی در سازمان موسوم به مجاهدین خلق، از جنبه‌های گوناگون در خور بررسی و تحلیل است. از جمله این سرفصل‌ها، نقش تقی شهرام در این تغییرات به شمار می‌رود. مرکزیت سازمان مجاهدین خلق در آستانه فرار تقی شهرام منحصر به رضا رضایی و بهرام آرام بود. قبل از ورود تقی شهرام که بلافاصله به مرکزیت سازمان راه پیدا کرد و در کنار رضایی و آرام قرار گرفت، در کادراهی ۱۶ نفره سازمان بحثی با محوریت بررسی علل ضربه شهریور ۵۰ و جمع‌بندی فعالیت‌های سازمان در طی دو سال پس از این حادثه، مورد بحث و بررسی قرار گرفت و ضعف‌ها و قوت‌های سیاسی، نظامی و تشکیلاتی سازمان تحلیل شدند. این کار توسط گروه‌های متشکل از کادرها تحت عنوان «جمع‌های بررسی و تصمیم» انجام می‌شدند.

پس از کشته شدن رضا رضایی، در کار این جمع‌ها وقفه ایجاد شد ولی تقی شهرام پس از مدتی بی کار را گرفت و خط‌مشی کلی این جمع‌ها را مبارزه ایدئولوژیک درونی، کادرسازی و تجدید آموزش کادرها اعلام کرد. عبدالله زرین‌کفش که طی سال‌های ۵۰ تا ۵۷ جزو کادراهی مهم سازمان مجاهدین بود، درباره جمع‌های بررسی و تصمیم می‌نویسد: در اواخر سال ۵۱ و اوایل سال ۵۲ که در رضا رضایی مرکزیت سازمان مجاهدین خلق را دارا می‌کرد، از مسئولان سازمان دعوت کرد از شهرستان‌های مختلف به تهران بیایند تا درباره مشکلات داخلی سازمان بحث و بررسی شود. ابتدا قرار شد مرکزیت از کارهایش گزارشی را برای بررسی ارائه دهد. بعد درباره گروه‌هایی بحث شد که به شکلی غیرمستقیم تحت رهبری سازمان بودند



محمد تقی شهرام در دادگاه انقلاب اسلامی

د

د

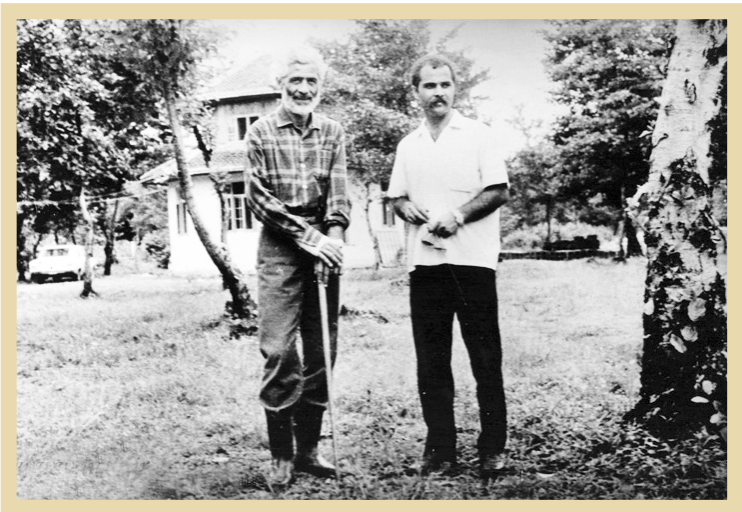
تقی شهرام هر چند ظاهراً صورت دموکراتیک به مرکزیت سازمان داده بود اما قدرت اصلی را در اختیار داشت. او که رهبر شاخه سیاسی سازمان بود، خطوط اصلی را تعیین و شاخه نظامی با رهبری بهرام آرام، آنها را اجرا می‌کرد. شاخه کارگری با رهبری مجید شریف‌واقفی هم در واقع مجری خط مشی شاخه سیاسی بود. تسویه حساب‌های درونی سازمان پس از کشته شدن رضا رضایی نیز، از نقطه عطف‌های سیاه این تشکیلات است
پس از تغییر ایدئولوژی است



اما مستقل کار می‌کردند. گزارش مرکزیت بیشتر درباره جمع‌بندی تجربه‌های امنیتی و نظامی، شکل دستگیری‌ها و تنظیم و تکثیر دفاعیات بود که مورد انتقاد قرار گرفت. بسیاری این پرسش را مطرح کردند که چرا مرکزیت سازمان نیروی خود را صرف کارهای فنی سازمان می‌کند؟ چون مرکزیت مستقیماً همه کارهای تهیه عکس و چاپ و صحافی دفاعیات را به عهده گرفته بود و همه این انتقاد را داشتند که مرکزیت سازمان نباید وقتش را صرف این جور خرد کاری‌ها کند. انتقاد دیگر این بود که در طول یک سالی که دستور تشکیل گروه‌های مستقل و همه‌جانبه این گروه‌ها پدید آمده است، راندمان سیاسی این گروه‌ها بسیار پایین بوده که علتش همان سرگرم شدن مرکزیت سازمان به خرده کاری‌هاست. این گروه‌ها باید به شکل همه‌جانبه‌ای رشد می‌کردند ولی چون مرکزیت سازمان در آن مقطع منحصراً به رضا رضایی و بهرام آرام بود و کار دفاعیات هم وقت زیادی می‌برد، این گروه‌ها به حال خود یله شده بودند و هر کدام برای عملیات‌های خودشان برنامه‌ریزی می‌کردند و سازمان یک راهکار سیاسی و تاکتیکی و استراتژیک واحد به آنها نداده بود. علت هم روشن بود. سازمان بعد از ضربه شهریور ۵۰ بار سیاسی خود را از دست داد و عناصر باتجربه آن گرفتار خرده کاری شدند. بقیه هم که در حد آنها کاربلد نبودند و در واقع کار زیادی از دستشان برنمی‌آمد. دیگر مرکزیت خط نمی‌داد و این اشکال بسیار بزرگی بود.

■ **طراحی یک ترور برای خروج از یک بن‌بست**

موضوع دیگری که مورد بررسی قرار گرفت این بود که اعضا باید به سرعت و در حجم زیادی مطالعات خود را زیاد کنند، چون عملکردهایشان محتوا نداشت و همین نشان می‌داد که بار سیاسی سازمان به شدت پایین آمده است. پس از این مشورت‌ها و بحث‌ها قرار شد اعضای که بار سیاسی بیشتری داشتند، مسئولیت آموزش اعضای کم‌مؤثرتر یا کسانی که مستقیماً به بررسی سیاسی و ایدئولوژیک نداشتند، به عهده بگیرند. این «جمع‌های بررسی و تصمیم» در میانه راه کار خود بودند که تقی شهرام قرار کرد و رضا رضایی هم کشته شد و وقعه‌ای در این کار به وجود آمد. پس از دستگیری‌های گسترده‌ای که پس از کشف «سازمان خرداد خونین» صورت گرفت



مصطفی شعاعیان در کنار جلال آل احمد در اسام صلوات

■ **تلافی کشته شدن رضایی با ترور افسر آمریکایی**

کشته شدن رضا رضایی به فاصله چند روز پس از ترور افسر آمریکایی، این فرصت را برای رژیم شاه فراهم آورد که با جار و جنجال زیاد اعلام کند که رهبر تروریست‌ها به دست مأموران ساواک کشته شده است. پس از دستگیری تقوایی، خلیل دزفولی که در حوالی منزل او می‌نشست از ماجرا خبردار شد و فرار کرد. تقوایی در اعتراضات گفته بود با همکاری خلیل دزفولی، خانه چاپ سازمان را اداره می‌کند، در حالی که سمیات تحت مسئولی دزفولی بود. دزفولی بدون اطلاع پدرش که امام جماعت مسجد خیابان جهان پناه و روحانی سرشناسی بود، زیرزمین خانه‌شان را به جایخانه سازمان مجاهدین تبدیل کرده بود که با کشف آن تعداد زیادی از مجموعه دفاعیات و مجموعه آثار و اشعار چه‌گوارا که برای توزیع آماده شده بود به دست مأموران ساواک افتاد. مهدی تقوایی به حبس ابد محکوم شد. دزفولی هم که قبلاً از طریق رضا رضایی به سازمان وصل بود، با کشته شدن او ارتباطش قطع شد.

رضا رضایی در دورانی که رهبری سازمان را به عهده داشت، افکاری منفی را در سازمان رسوخ داد که پس از او هم ادامه پیدا کرد. در دوره او، دموکراسی ضعیفی که از دوره رهبری حنیف‌نژاد باقی مانده بود، کلاً از بین رفت و فقط عنوان شیک و تشریفاتی «سانترالسم دموکراتیک» باقی ماند و پله‌قربان‌گویی اعضا از افراد بالاتر باب شد. در نتیجه اعضا به تدریج نسبت به اهداف و فعالیت‌های سازمان بی‌انگیزه شدند و رفتارهای بعدی امثال وحید افراخته و خلیل دزفولی مسبقاً به این سابقه بود و ریشه در بدعتی‌داشت که رضا رضایی بانی آن بود.

بدعت خطرناک دیگری که باز رضا رضایی بانی آن بود، پایه‌ریزی ناخوسته ضعف‌های شدید اخلاقی، مخصوصاً در ارتباط با زنان و دختران بود. او انحصارطلبی جنسی را حق مسلم رهبران و سران سازمان می‌دانست و هم‌زمان، اعضا را حتی از داشتن رابطه مشروع از دواج منع می‌کرد. انحطاط اخلاقی را در امثال لیلی زمردیان که زمان همسر رضا رضایی بود و بعدها همسر مجید شریف‌واقفی شد و جزئیات قضیه را مهدی مهروانی بهیچانی، شوهر سابق منیژه اشراف‌زاده کرمانی نوشته است، می‌توان به خوبی مشاهده کرد. بر خورد منفعل و تأکیدکننده رضا رضایی در قبال این گونه رفتارها، در واقع زمینه را برای انحطاط روحانی و سقوط بعدی این فراهم کرد. دو حسین روحانی که در مقاطع مختلف

مرکزیت و سال‌ها مسئول خارج از کشور سازمان بود، در یادداشت‌هایش در زندان می‌نویسد که تقی شهرام از زمان رضا رضایی به مرکزیت راه پیدا کرد. در آن زمان سازمان از نظر دارا بودن کادراهی باسواد و باتجربه در مضیفه بود و تقی شهرام توانست با اکتفا به مطالعات وسیع و تجربه‌های زیادی که در زندان کسب کرده بود، به سرعت در مرکزیت دو نفره سازمان راه پیدا کند.

■ **سازمان در اختیار تقی شهرام و بهرام آرام**

پس از کشته شدن رضا رضایی، در فاصله ماه‌های تیر تا شهریور ۵۲، مرکزیت سازمان فقط متشکل از تقی شهرام و بهرام آرام بود. در اواخر شهریور ۵۲ قرار شد فرد سومی هم به مرکزیت راه پیدا کند. بهرام آرام علیرضا سیاسی آشتیانی را در نظر داشت و تقی شهرام با ورود مجید شریف‌واقفی موافق بود و بالاخره هم توانست نظر خود را به بهرام آرام بقبولاند. پس از کشته شدن رضا رضایی، بحث‌های «جمع‌های بررسی و تصمیم» با جدیت و قوت بیشتری ادامه پیدا کرد، منتها این بار بعد ایدئولوژیک بحث‌ها برنگ‌تر شد. سازمان در اواخر سال ۵۲ از جمع‌بندی بحث‌های این‌جمع‌ها به این نتیجه رسید که در بی ضربات شدیدی که به مأموران ساواک آمده‌اند، خود را به دیوار خانه رساند و به کوچ‌های که به خیابان می‌رسید پرت کرد که پایش شکست. سپس خود را لنگ‌لنگان به خیابان رساند و زیر یک ماشین فولکس مخفی شد. مأموران به خانه تقوایی حمله و شروع به تیراندازی کردند. در این موقع پاسبان گشت دوان دوان خود را به محلی که صدای تیراندازی از آنجا شنیده شده بود رساند. رضا رضایی که تصور کرده بود محل اختفای او لو رفته، با شلیک گلوله‌ای در سرش خودکشی کرد، در حالی که اگر این اشتباه را نمی‌کرد، به احتمال زیاد می‌توانست در موقعیت مناسبی فرار کند، چون مأموران ساواک تصور کرده بودند او به مسیر مقابل گریخته و پاسبان گشت هم اصلاً به محل اختفای او پی نبرده بود!

و اجرا می‌کرد. شاخه کارگری با رهبری مجید شریف‌واقفی هم در واقع مجری خط مشی شاخه سیاسی بود. تسویه حساب‌های درونی سازمان پس از کشته شدن رضا رضایی هم از نقطه عطف‌های سیاه این تشکیلات است. از جمله در این تسویه‌ها در مورد محمدجواد پورسعیدی، با نام خانوادگی قبلی حلاج‌نسب، معروف به جواد سعیدی و جواد پورسعیدی، سنن‌ترین عضو سازمان و از هم‌دوره‌ای‌های حنیف‌نژاد، مهدی ابریشمیچی و احمد رضایی بود. او پس از ضربه شهریور متواری شده بود. او چون در بازار کار می‌کرد، می‌توانست از محورهای مردمی جریان سازمان باشد. او پس از اختلاف با رضا رضایی از سازمان جدا شد. در شهریور ۱۳۵۲ به سازمان اطلاع داده شد که فردی با لباس روحانیت در قم زندگی می‌کند که به احتمال قوی جواد سعیدی است. محسن فاضل از طرف سازمان

روزنامه جوان | شماره ۵۸۴۶

مأموریت پیدا می‌کند که سعیدی را پیدا کند و در قم تصادفاً به او برخورد و اعلام می‌کند که اگر او نمی‌خواهد با سازمان همکاری کند، سازمان می‌تواند او را به خارج از کشور بفرستد. قرار می‌شود سعیدی به تهران بیاید و توسط محسن فاضل با سران سازمان ملاقات کند. به این ترتیب سعیدی به قتلگاه می‌رسد و توسط بهرام آرام کشته می‌شود. در این حادثه چهار نفر یعنی محسن فاضل، بهرام آرام، مجید شریف‌واقفی و سیمین صالحی نقش داشتند. بهرام آرام و مجید شریف‌واقفی سعی می‌کنند وحشت ناشی از کشته شدن او را از خود دور کنند. تپویی را دور سر او می‌پیچند، بدنش را قطعه قطعه می‌کنند و بعد به بیابان‌های تهران پارس می‌برند و با بنزین و مواد آتشزای کلرات آتش می‌زنند، یعنی درست همان بلایی که بعدها بر سر خود شریف‌واقفی آمد.

■ **وصل شدن مصطفی شعاعیان به سازمان مارکسیست‌شده**

مصطفی شعاعیان از جمله کسانی بود که در فعالیت‌های دانشجویی سال‌های ۳۹ و ۴۰ شرکت داشت و جریانی با نام «جبهه دموکراتیک خلق ایران» را ایجاد کرد که در آن هم مذهبی‌ها و هم مارکسیست‌ها حضور داشتند اما خود او مارکسیست بود. البته انتقاداتی هم به لنین داشت و به همین دلیل مارکسیست‌ها او را به گرایش‌ات تروتسکیستی متهم می‌کردند. یکی از ویژگی‌های شعاعیان، گرایش‌ات آنارسیستی و پشما دادن به ترور و اقدامات تخریبی بود. او پیش از ضربه به جبهه دموکراتیک، در سال ۵۲ و هم مجاهدین خلق، به خصوص احمد رضایی، رضا رضایی، بهزاد نبوی و حبیب‌الله رهبری ارتباط داشت و تراب حق شناس و عبیدی‌تیکین را هم از سال‌های ۴۰-۴۰ می‌شناخت. بسیاری از متون مربوط به مجاهدین خلق، از جمله مقدمه اول مصفوی مجموعه دفاعیات مجاهدین خلق به قلم اوست. تقی شهرام در فاصله خرداد تا شهریور ۵۲ در قم به سر می‌برد و با مصطفی شعاعیان مذاکرات مختلف و مفصلی داشت. ارتباط شعاعیان با تقی شهرام و مجاهدین خلق برقرار بود و حتی زمانی که از چریک‌های فدایی تصفیه شد، سازمان مجاهدین خلق تسلیحات لازم و امکانات تأمین را در اختیارش می‌گذاشت. حضور شعاعیان به فرآیند گرایش نظری و عملی سازمان به مارکسیسم کمک زیادی کرد و سرنوشت این تشکل را به سویی سوق داد که عنوان «مارکسیست اسلامی» برای ایشان بامسما می‌نمود.

■ **لغزش به ورطه ترور و دیگر هیج!**

تقی شهرام در جزوه‌سبز نوشته‌است که سازمان نتوانسته از شیوه تفکر علمی استنباط درستی بکند. در ادامه شریف‌واقفی در خصوص چرایی این مسئله اشاره می‌کند که تلاش سازمان برای ایجاد پیوند بین تفکر علمی و تفکر مذهبی یکی از دلایل ناکامی در بهره‌گیری از تفکر علمی بوده است. او در این زمان جزوه‌هایی می‌کند که ما با تکه و پاره کردن مارکسیسم تفکر خود را در معرض ورود عناصر التقاطی قرار داده‌ایم. بعد پیونهاد می‌کند که برای حل این مشکلات باید به شیوه تفکر علمی (طیف مذهبی سازمان) ایجاد تردید نسبت به مفاهیم مذهبی سبب می‌شود تا به مرور آموزش‌های دینی از سازمان حذف و متون مارکسیستی جایگزین آنها شود. همچنین در این زمان طرح شیبهات دینی به منظور تردید اعضا نسبت به مفاهیم دینی نیز در دستور کار اعضای مارکسیست شده قرار می‌گیرد. تمامی این مسائل در نهایت منتهی به مقاله «پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته نگاه داریم» از سوی تقی شهرام می‌شود که در آن صراحتاً مارکسیست شدن سازمان اعلام شده بود. این مسئله سبب اعتراض افرادی مانند مجید شریف‌واقفی (طیف مذهبی شعاعیان) شده و آنها تلاش می‌کنند تا سازمان را از دست تقی شهرام خارج کنند و با این حال تقی شهرام از طریق همسر شریف‌واقفی در جریان اقدامات آنها قرار گرفته و تصمیم می‌گیرد طیف مجید شریف‌واقفی را تصفیه کند. کریم رستگار از اعضای سابق مجاهدین درباره چرایی اینکه سازمان به مرحله‌ای رسید که حکم ترورهای داخلی را داد می‌گوید حنیف‌نژاد معتقد بود ما حق نداریم خون بی‌گناهی را بریزیم اما بسیاری از اعضای کادر بالای سازمان معتقد بودند ما باید با اخلاق خرده‌بورژوازی خداحافظی کنیم تا بتوانیم به مبارزه ادامه دهیم. برای همین بعد از اعدام سران سازمان عده‌ای دیگر نماز نمی‌خوانند. سازمان می‌خواست از شکستی که خورده عبرت بگیرد؛ به برای همین برخی راه‌حل در ندادید. گرفتن دین یافته بودند. تبدیل شدن سازمان به هدف، از دیگر عواملی بود که سبب شد تا مجاهدین تصفیه‌های داخلی را مجاز بشمارند. در واقع روند عضویت و آموزش در سازمان به گونه‌ای بود که اعضا در فضای توالیتر جذب توسط سازمان و به‌خصوص زمانی که در خانه‌های تیمی مستقر می‌شدند، ارتباطشان را با اجتماع از دست می‌دادند و تمام درجه‌شان به واقعیت فقط سازمان بود. بر اساس آموزش‌های ارائه‌شده معیار درست و غلط بودن، سازمان بود. برای همین اعضا تصور می‌کردند هر فرد و گروهی نظر متفاوت از مجاهدین است باطل است. این امر، پایانی تلخ را برای این گروه نظامی رقم زد.